



بررسی رابطه میان نظریه چندسالاری رابرت دال با الگوی «حکمرانی خوب» و مقایسه آن با مساله حاکمیت حزبی در دو کشور فرانسه و ایران^۱

مهرداد عطائی^۲، مسعود مطلبی^۳، سید مصطفی ابطی^۴

چکیده

حکمرانی خوب، امروزه به شدت مورد توجه محققان علوم اجتماعی بوده است. طبق جدیدترین تعریف بانک جهانی، حکمرانی خوب، در اتخاذ سیاست‌های پیش‌بینی شده، آشکار و صریح دولت (شفافیت فعالیت‌های دولت) متبلور می‌باشد؛ این مرکز جهانی در گزارشی به بررسی اثرات حاکمیت نامطلوب بر تأخیر رشد اقتصادی کشورهای در حال توسعه پرداخته؛ و در این گزارش - که ناشی از نگرانی‌های مربوط به رابطه توسعه، دموکراسی و موضوعات متنوع اجتماعی می‌باشد- مفهوم حکمرانی خوب را مطرح نموده؛ و نتایج گزارش بر این موضوع استوار است که، ضعف در به کارگیری و عملی نمودن اصول حکمرانی خوب، یکی از مهمترین موانع رشد و توسعه در کشورها می‌باشد. با توجه به اصول اساسی حکمرانی خوب، یکی از مهمترین نظریات معاصر و جدیدی که توانایی بالایی در تحقق آنها دارد؛ نظریه دموکراسی کثرت‌گرا (پولیاریشی) رابرت دال است. بر همین اساس این پژوهش با روش کتابخانه‌ای و نوع تحقیق براساس بررسی روابط همبستگی میان متغیرها است در پی پاسخ به این پرسش است که چه رابطه‌ای می‌توان میان حاکمیت حزبی در دو کشور ایران و فرانسه با شاخصه‌های «حکمرانی خوب» و نظریه چندسالاری (پولیاریشی) رابرت دال برقرار کرد. با توجه به سیاستگذاری دو کشور ایران و فرانسه برای نیل به

۱. مقاله حاضر مستخرج از رساله دکتری می‌باشد.

۲. دانشجوی دکتری علوم سیاسی (سیاستگذاری عمومی)، دانشکده الهیات، حقوق و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

۳. استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)، mmtp2006@yahoo.com.

۴. استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده الهیات، حقوق و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.



الگوی «حکمرانی خوب» که هدف پژوهش درک نقاط قوت و ضعف در «نقش احزاب برای نیل به حکمرانی خوب» می‌باشد. و تطبیق آنها با نظریه رابرت دال و مفهوم حکمرانی مطلوب؛ در این پژوهش به یک رابطه همخوانی و همبستگی میان نظریه دموکراسی کثرت‌گرا رابرت دال با الگوی «حکمرانی خوب» رسیده‌ایم.

کلمات کلیدی

حکمرانی خوب، مردم‌سالاری (دموکراسی) کثرت‌گرا (پولیاریشی)؛ توسعه، سیاست‌گذاری

توسعه به عنوان مفهومی کلیدی بعد از جنگ جهانی دوم و از دهه ۱۹۶۰ به بعد مطرح شد. از آن زمان به بعد برنامه‌ریزی‌ها، فرآیندها و روش‌ها چه در سطح خرد و چه در کلان در هر کشوری با هدف رسیدن به توسعه تنظیم می‌شود. در این ارتباط رویکردها و الگوهای متعددی توسط نظریه‌پردازان علوم اجتماعی مطرح شده‌اند. از جدیدترین رویکردها به توسعه، استقرار شاخص‌های الگوی «حکمرانی خوب» است؛ برطبق جدیدترین تعریف بانک جهانی، حکمرانی خوب، در اتخاذ سیاست‌های پیش‌بینی شده، دارای شاخصه‌های زیر است: ۱. بوروکراسی شفاف ۲. پاسخگویی دستگاه‌های اجرایی در قبال فعالیت‌های خود ۳. مشارکت فعال مردم در امور اجتماعی و سیاسی ۴. برابری همه افراد در برابر قانون.

حکمرانی خوب به عنوان پارادایم جدید در اداره بخش عمومی، نقطه تلاقی و تعامل بین رشته‌های مختلف علوم انسانی مانند مدیریت، اقتصاد، علوم سیاسی، جامعه‌شناسی، حقوق، سیاستگذاری عمومی و روابط بین‌الملل را ایجاد کرده است.

سرمه‌دیده‌گاه حکمرانی خوب را می‌توان در اندیشه‌های چستر بارنارد یافت؛ بارنارد راه حل بسیاری از مسائل اجتماعی را در همکاری و مشارکت شبکه‌ای از بازیگران سازمان‌های دولتی، بخش خصوصی و نهادهای مردمی می‌داند. این رویکرد از دهه ۱۵۳۷ به بعد توسط نهادهای بین‌المللی و در پاسخ به اوضاع نامطلوب جوامع در حال توسعه و حرکت آنها به سوی توسعه ارائه شد. از نظر دی فرانسی (۲۰۰۹) مدل حکمرانی خوب نحوه حکمرانی و کیفیت رابطه بین شهروندان و حکومت را نشان می‌دهد. این نظریه بر دخالت منطقی دولت و نقش تسهیل‌گری و هماهنگ‌کنندگی آن تأکید دارد. (صفریان؛ امام‌جمعه‌زاده، ۱۳۹۶: ۱۵۳) اصطلاح حکمرانی خوب نشانه تغییر پارادایم نقش حکومت است و اینکه اولویت‌های گوناگون بر مبنای نیازها و خواست سطوح و اجزاء گوناگون یک جامعه تحقق پیدا می‌کند و به نوعی زمینه‌سازی برای توسعه است (Abdellatif, 2003: 3-5) به نوعی صدای همه مردم هنگامی که تصمیم‌هایی گرفته می‌شود و منابع تقسیم می‌شوند، به گوش می‌رسد. (مقیمی و اعلائی اردکانی، ۱۹۵۷: ۱۱۱)

حکمرانی خوب دارای دو زمینه اجتماعی و سیاسی است. در زمینه اجتماعی این پژوهش به دنبال یافتن پاسخ به این سوال خواهد بود:



۱. چه رابطه‌ای میان نظریه چندسالاری (پولیاریشی) رابرت دال با شاخصه‌های «حکمرانی خوب» و همچنین منابع اصیل ایرانی اسلامی وجود دارد؟

۲. چه رابطه‌ای می‌توان میان حاکمیت حزبی در دو کشور ایران و فرانسه با شاخصه‌های «حکمرانی خوب» و نظریه چندسالاری (پولیاریشی) رابرت دال برقرار کرد؟

هدف نگارندگان از ارائه این تحقیق، درک نقاط قوت و ضعف در «نقش احزاب برای نیل به حکمرانی خوب» در دو کشور ایران و فرانسه است؛ که برای این موضوع شاخصه‌های «حکمرانی خوب»: متغیر مستقل و کیفیت نظام حزبی در دو کشور ایران و فرانسه؛ متغیر وابسته و همچنین از نظریه (پولیاریشی) رابرت دال بعنوان یک متغیر تعدیل کننده^۱ استفاده خواهیم کرد.

در این تحقیق روش پژوهش به صورت، کتابخانه‌ای و نوع تحقیق براساس بررسی روابط همبستگی میان متغیرها است. همچنین در این تحقیق فرضیه اولیه نگارندگان براین اساس است: بین نظریه چندسالاری رابرت دال با الگوی «حکمرانی خوب» و همچنین مبانی فقهی و پایه‌ای در اسلام رابطه‌ای متناظر و مستقیم برقرار بوده و این نظریه با توجه به مسائل موجود در دو کشور فرانسه و ایران به خوبی می‌تواند به یک راه حل برای رسیدن از وضع موجود به وضع مطلوب تبدیل شود. نگارندگان، قبل از ورود به پژوهش، چند نمونه از مقالات و کتاب‌های موجود و مرتبط با موضوع را بعنوان پیشینه تحقیق تحلیل و بررسی کرده اند:

در مورد حکمرانی خوب خزائی فر (۱۴۰۲) و همکاران در مقاله‌ای با عنوان نسبت حکمرانی خوب و پایداری امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران به مقوله «امنیت» به عنوان بستری برای زندگی، رشد و پیشرفت انسان‌ها در عرصه‌های مختلف، بعنوان امری ضروری نگاه شده و پایداری امنیت ملی به عنوان راهی برای تأمین امنیت ملی حال و آینده مدنظر حکومت‌ها قرار گرفته است. محسن محسن زاده و همکاران (۱۴۰۲)، در مقاله‌ای با عنوان، مشارکت شهروندان عنصر کلیدی نظام حکمرانی خوب است. به بررسی مشارکت شهروندان در یک نظام با شاخصه حکمرانی خوب پرداخته است. در پژوهشی با عنوان تبیین معضلات قوه مجریه در پرتو نظریه منشوری و ارائه الگویی در راستای نیل به حکمرانی خوب افشین آریایی و همکاران (۱۴۰۱) حکمرانی خوب در

۱. متغیر تعدیل کننده متغیری است که به صورت مستقیم بر جهت رابطه یا میزان رابطه متغیرهای مستقل و وابسته می‌تواند موثر باشد و اثرات این متغیر قابل مشاهده و اندازه‌گیری است؛ به متغیر تعدیل کننده گاهی متغیر مستقل فرعی نیز گویند؛ هدف از استفاده از متغیر تعدیل‌گر، استفاده از شاخص‌های جانبی برای بیشتر تعینی کردن رابطه میان متغیرهای مستقل و وابسته است. (حبیبی؛ سرآبادانی: ۶-۷)

راستای تبیین مشکلات قوه مجریه و در قالب نظریه منشوری می تواند، شکل بگیرد. با این حال، روش تجزیه و تحلیل داده‌ها در بخش کیفی جهت شناسایی ابعاد و مولفه‌های معضلات قوه مجریه در پرتو نظریه منشوری در راستای نیل به حکمرانی خوب از روش دلفی فازی استفاده شده است.

حجت‌اله ایوبی (۱۳۹۹) در کتاب سیاست و حکومت در فرانسه در مورد ویژگی‌های نظام سیاسی فرانسه سخن گفته و سپس به انقلاب فرانسه تا جمهوری سوم (ناکامی فرایند دموکراسی)، سومین و چهارمین جمهوری (به‌سوی دموکراسی پایدار)، جمهوری پنجم و جامه‌ای برای یک ژنرال، ساختار و روابط قدرت در فرانسه کنونی، نظام انتخاباتی فرانسه و تأثیر آن بر آرایش نیروهای سیاسی، احزاب سیاسی و نظام حزبی در فرانسه و نیز به راه دراز و ناهموار قدرت‌های محلی و موضوع تمرکززدایی پرداخته است. در کتابی با عنوان مدل‌های دموکراسی ترجمه عباس مخبر، دیوید هلد (۱۳۸۴) به وسیله‌ی مطالعات دقیق و نقد دقیق، عرصه‌ی پیچیده‌ی تئوری و عمل دموکراتیک را بررسی و ماهیت چندوجهی دموکراسی را به‌عنوان یک آرمان سیاسی و یک واقعیت زنده روشن می‌کند. در مورد توسعه و حکمرانی مقتدری (۱۴۰۰) با تکیه بر دیدگاه و یافته‌های دانیل کافمن درباره حکمرانی، شایستگی کل را در مقایسه با شاخص‌های حکمرانی فردی بررسی می‌کند. همچنین کتاب حکمرانی؛ درآمدی بسیار کوتاه اثر مارک بیور و ترجمه غلامرضا سلیمی و داود کریمی‌پور (۱۳۹۸). به تحلیل جایگاه قدرت در شکل‌گیری یک نظام حکومتی پرداخته است.

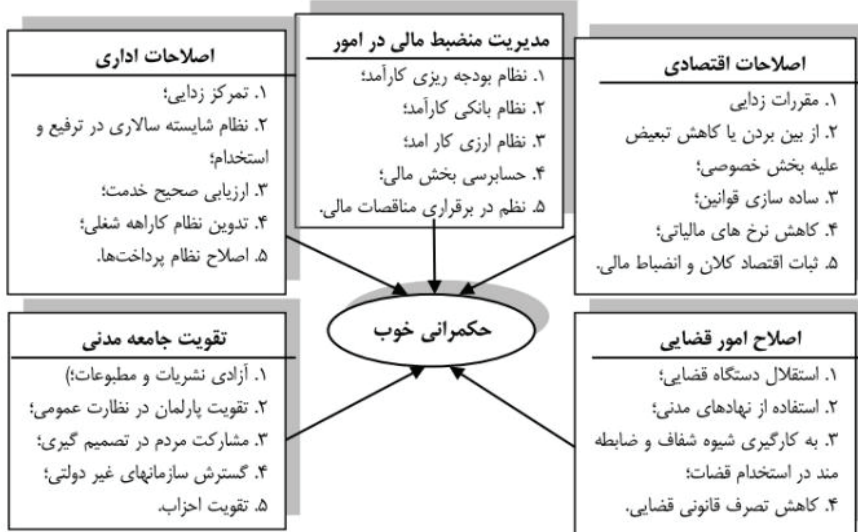
۲- اصول حکمرانی خوب

از نظر واژه‌شناسی، حکمرانی به واژه یونانی Kubernan به معنای هدایت کردن یا اداره کردن برمی‌گردد و توسط «افلاطون» در رابطه با چگونگی طراحی نظام حکومت استفاده شده است. این اصطلاح یونانی ریشه لغت Gubernane در لاتین قرون وسطی است که بر همان مفاهیم هدایت کردن، قانون‌گذاری یا راندن دلالت می‌کند. (هداوند، ۱۳۸۴: ۸۶) بر این مبنا حکمرانی خوب شامل مشارکت، شفافیت، پاسخگویی، کارایی و تساوی است که تأمین قانونی را ارتقا می‌دهد. (Abdellatif, 2003) از نظر (قلی‌پور، ۱۳۸۳) حکمرانی خوب الگوی جدیدی برای توسعه پایدار است که بر همکاری مبتنی بر شراکت و تعامل سه بخش دولتی، خصوصی و مدنی تأکید دارد (سردارنیا، ۱۳۸۸: ۱۳۵) در واقع دموکراسی پیش‌نیازی



برای حکمرانی خوب است. درحالیکه حکمرانی خوب، دموکراسی را ارتقا می دهد، اما بدون دموکراسی دستیابی به حکمرانی خوب رؤیایی بیش نیست. (Kigongo, 2010)

تمایز مشابهی بین دو بُعد حاکمیت خوب، یعنی عناصری که دسترسی (شهروندی) به اقتدار یک ملت را شامل می شود، مانند پاسخگویی دموکراتیک و عناصر مربوط به اجرای قدرت وجود دارد. پژوهش های تجربی در مورد حکومت داری خوب معمولاً سه بُعد سیاسی، اداری و قضایی را تشریح می کند؛ جایی که در وهله نخست به دسترسی به سطح اقتدار مربوط می شود و در وهله دوم استفاده از اختیارات را شامل می شود (Kaufmann, 2010) از اواخر دهه ۱۹۹۰، محافل بین المللی سیاست گذاری اقتصادی، مانند «بانک جهانی»، برنامه عمران سازمان ملل و تا حدودی «صندوق بین المللی پول»، سیاستی به نام «حکمرانی خوب» را به عنوان کلید معمای توسعه مطرح کردند. صندوق بین المللی پول در سال ۱۹۹۶ اعلام کرد که رسیدن به حکمرانی خوب منوط به مبارزه با فساد، حاکمیت قانون، بهبود کارایی و پاسخگویی بخش دولتی است (فدایی و دیگران، ۱۳۹۶: ۷۰)



شکل شماره یک^۱

کمیسیون اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد^۱ اصول کلی و مهم حکمرانی خوب را اینگونه برمی شمارد^۲: مشارکت؛ شفافیت؛ پاسخ گویی؛ شکل گیری وفاق عمومی؛ حقوق برابر

۱. بیگی نیا و دیگران، ۱۳۹۱: ۷۴.

عدالت)؛ اثربخشی و کارایی؛ مسئولیت‌پذیری. که موارد فوق بصورت‌های مختلف دسته‌بندی شده‌اند و در شکل صفحه قبل به یکی از این موارد پرداخته شده است.

در گام اول برای مشخص شدن میزان استعداد و انطباق‌پذیری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با اصول حکمرانی خوب یک ارزیابی کمی انجام دادیم تا میزان تعدد و تکرار مبانی حکمرانی خوب در قانون اساسی را بسنجیم که نتیجه آن در جدول زیر این‌گونه است: (ناظمی اردکانی، ۱۳۹۱: ۷۵)

جدول شماره ۱

مفهوم	تعداد قوانین	مضامین	گزاره‌ها
مبارزه با کلیه مظاهر فساد	۹	۹	۱۲
پاسخگویی در برابر یکدیگر و خداوند	۷	۶	۱۰
نظارت	۱۸	۱۲	۱۹
مشارکت مردم در حکومت و ساختارهای حکومتی	۱۴	۱۳	۱۶
نظارت بر ساختارهای حکومتی و تفکیک قوای سه‌گانه	۱۷	۱۴	۲۳
جمهوریت	۹	۸	۱۳
قانون‌مداری (اسلامی)	۸	۸	۱۲
حفظ آزادی‌های مشروع و شفافیت اطلاعات	۱۱	۱۰	۱۱
تضمین حقوق قانونی مردم	۱۰	۵	۱۱
تامین اجتماعی برای همه	۱۳	۱۳	۱۷
تضمین آزادی اجتماعی	۵	۵	۵

۱. کمیسیون اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد برای آسیا و اقیانوسیه (ESCAP) در راستای افزایش فعالیت‌های اقتصادی در آسیا و شرق دور و همچنین تقویت ارتباطات بین این منطقه و سایر مناطق جهان در سال ۱۹۴۷ بر اساس قطعنامه شورای اقتصادی اجتماعی تأسیس شد.

۲. برگرفته از سایت ESCAP مقاله با عنوان "what is good governance? برای دریافت کامل آن ر.ک:

<https://www.unescap.org/resources/what-good-governance>



بنابراین آنچه به وضوح در این جدول دیده می‌شود این مهم است که اصول جهانی حکمرانی خوب نه تنها با روح قانون اساسی کشور ما در تضاد نیست بلکه به نوعی یک ارتباط بسیار تنگاتنگی با قوانین آن دارد.

۳- نظریه چندسالاری یا مردم‌سالاری کثرت‌گرا

با وجود بحران هر گونه تجویز در عصر «پسا»ها، به نظر می‌رسد که در خصوص شیوه اداره جامعه همچنان بتوان از ارجحیت دموکراسی سخن گفت. به طور مشخص، مسئله به اواخر قرن بیستم یا عصر پسا کمونیزم برمی‌گردد، که دموکراسی لیبرال به مقام تنها شکل مشروع حکومت (یا به تعبیر مکفرسون: «[به عنوان] فراهم کردن شرایطی برای رشد و تکامل آزاد و تمام و کمال قابلیت‌ها و استعدادهای ذاتی جامعه» (مکفرسون، ۱۳۸۲: ۹۱) تأکید می‌شود و بسته به تعریف ملزومات تحقق آن مدل‌های متنوعی از آن معرفی شد.

تقارن این نگرش با زاندیشانه، با علائم سرخوردگی‌ها و نارضایتی‌ها نسبت به نهادهای موجود، بار دیگر کشمکش بین دو برداشت از دموکراسی را احیا می‌کند:

اول) برداشت توصیفی: روش‌شناختی (دموکراسی به عنوان مجموعه نهادها و انتخابات)
دوم) برداشت هنجاری: هستی‌شناختی (دموکراسی به عنوان شیوه زیست). به بیان دیگر، معنای حقیقی دموکراسی نوعی نظام سیاسی و روش حکومت‌داری برای چرخش مسالمت‌آمیز قدرت است یا شیوه زیستی که آرمان حضور آزادانه همه صداها را متجلی می‌سازد. (عباس‌زاده، ۱۳۹۵: ۳۲۴)

چنانچه از منظر دوم به موضوع نگریسته شود، استحاله دموکراسی به فرایند بازی‌های پنهانکارانه گروه‌های ذی‌نفوذ یا گردش‌نخبگان در نظر خواهد آمد و این پرسش برجسته خواهد شد که آیا این نظریه فعلی (رایج و معتبر) کفایت می‌کند یا نیازمند نظریه پیشروتری هستیم؟ بنابراین، بار دیگر تعریف ظاهراً روشن دموکراسی به مثابه «حکومت به وسیله مردم» همچون «پروژه‌ای ناتمام» به بازنگری فراخوانده می‌شود.

به نظر می‌رسد درک پسامدرن از (رادیکال دموکراسی ارنستو لاکلائو و شانتال موفه) حاوی امکاناتی است که می‌توان از آن در جهت بازیابی حوزه‌های مغفول در تلقی متعارف از چندسالاری یا دموکراسی کثرت‌گرا (پولیارشی Polyarchy) رابرت دال بهره جست و آن را به مشارکتی تر شدن سوق داد. تبیین این فرض، مستلزم اشاره مقدماتی به چند مفروض است:

۱. براساس نظریه پولیاریشی (به مثابه رویکردی رفتارگرایانه و واقعگرایانه به دموکراسی) سوژه‌های سیاسی واقعی نه توده‌ها بلکه چند گروه ذی نفوذ هستند و حکومت اکثریت در واقع اکثریتی از مردم را نمایندگی نمی‌کند، بلکه بر کنش و واکنش مجموعه‌ای از اقلیت‌های رقیب استوار است. بنابراین، ماهیت واقعی دموکراسی «چرخش نخبگان» است نه حاکمیت مردم.

۲. رویکرد مذکور بر درک مدرن از مفاهیم قدرت و سیاست بنا شده است، مفاهیمی که در اثر چرخش فلسفی و جامعه‌شناختی اواخر قرن بیستم (پسامدرنیته) دچار بازتعریفی می‌شوند که به نظر می‌رسد با «تفسیر ایجابی» می‌توان از آنها برای ارائه تلقی آرمانی تری از دموکراسی بهره برد؛ چنانکه پسامارکسیست‌هایی چون لاکلائو و موفه با رادیکالیزه کردن دموکراسی لیبرال، در جهت دفاع از گسترش شمولیت دموکراتیک فراسوی محدوده‌های موجود، چنین می‌کنند.

۳. از منظر جامعه‌شناسی سیاسی، از آنجا که هر دو رویکرد بر الگوی «کثرت‌گرایی» استوارند، ارزیابی تأثیر چرخش پسامدرن بر نظریه دموکراتیک مستلزم تمرکز بر «سیاست‌شناسی گروهی» به مثابه قاعده بازی دموکراسی است. توجه انتخاب این نقطه تمرکز به محوریت موضوعاتی چون توزیع قدرت، ماهیت و هدف سیاست، شیوه مشارکت سیاسی؛ تفاوت‌های مبنایی این دو رویکرد است: در مقابل پولیاریشی که دموکراسی کثرت‌گرا را در سطح «تجربی» بررسی می‌کند، دموکراسی رادیکال با دفاعی «هنجاری» آن را امری هستی‌شناختی در نظر می‌گیرد. بنابراین تمرکز بر این چارچوب، ضامن انسجام تحلیلی بحث است. ذیل این زاویه تحلیلی، این نوشتار بر مبنای رهیافت «پساساختارگرایی» به چرخش مذکور در مفهوم دموکراسی کثرت‌گرا می‌پردازد. عباس‌زاده در مقاله خود بر این باور است که تز «فروپاشی کلان روایت‌های لیوتار را می‌توان امکانی نظری به منظور فراروی از وضعیت واقعی موقعیت ویژه چند گروه منتفذ در کثرت‌گرایی پولیاریشیک به سوی فضای سیاسی گشوده‌تری به روی خرده‌روایت‌های هم‌ارز در وضعیت آرمانی دموکراسی رادیکال تفسیر کرد. (عباس‌زاده، ۱۳۹۵: ۳۲۵-۶)

با توجه به مفاهیم کلی و اساسی چندسالاری یا پولیاریشی رابرت دال به بررسی رابطه میان اصول حکمرانی خوب و پولیاریشی می‌پردازیم:

دال در نوشته‌های خود طی ۴۰ سال در توجیه و تصویر کردن پولیاریشی، آن را نزدیکترین صورت ممکن دموکراسی در جوامع بزرگ معرفی کرده است (لیپست، ۱۳۸۳: ۴۵-۳۲) وی به دنبال پاسخ به یک پرسش اساسی بود: «آیا همه تصمیمات توسط یک گروه گرفته می‌شود یا نه؟»



نتیجه‌ای که دال از این بحث می‌گیرد این است گروه‌ها و اقلیت‌های مختلف پراکنده در کنار شهردار که بعضاً دارای منافع یا علائق مختلف هستند، همگی در تصمیمات نقش یکسان دارند. (بشیریه، ۱۳۸۶: ۶۴) دال در کتاب دیگری به نام «دیباچه‌ای بر نظریه دموکراسی» استدلال می‌کند که نظام دموکراسی، مابین حکومت یک‌الیت واحد از یکسو و آرمان تحقق حکومت اکثریت مردم از سوی دیگر قرارداد و به این معنی چیزی جز وضعیت پولیاریتی نیست که در آن رقابت آشکار و آزاد گروه‌های سیاسی برای جلب حمایت نیروهای مختلف اجتماعی دارد. (توحیدفام، ۱۳۸۱: ۱۴۵)

دال همچنین برای شکل‌گیری پولیاریتی در فضای سیاسی مهیا شدن یا کردن زمینه‌ها و بستری‌هایش در سطح اجتماعی موارد زیر را مطرح می‌کند: ۱. اعتقادات و فرهنگ سیاسی دموکراتیک؛ ۲. فقدان تکثر و تضاد در میان خرده‌فرهنگ‌ها؛ ۳. وجود اقتصاد مبتنی بر بازار آزاد؛ ۴. فقدان هرگونه کنترل خارجی ضددموکراسی؛ ۵. کنترل نیروهای نظامی و انتظامی توسط مقامات. (دال، ۱۳۸۹: ۱۸۴)

دال در تعریف یک دموکراسی واقعی خصوصیات زیر را تصریح می‌کند: (دال، ۱۳۸۹: ۴۸)

۱. مشارکت واقعی برای انتخاب نمایندگان منتخب ۲. رای برابر برای انتخابات منصفانه ۳. به دست آوردن درک روشن برای آزادی بیان ۴. اعمال کنترل نهایی بر دستور کار (نظارت) ۵. ادغام بزرگ‌سالاران (باندهای بزرگ قدرت)

حال با در نظر گرفتن ۵ شاخص فوق می‌توان گفت چنین نظامی با اصولی همچون: مشارکت؛ پاسخ‌گویی؛ شفافیت؛ شکل‌گیری وفاق عمومی؛ حقوق برابر (عدالت)؛ اثربخشی و کارایی و مسئولیت‌پذیری در حکمرانی خوب، کاملاً منطبق است؛ و می‌توانیم در این قسمت اینگونه نتیجه‌گیری کنیم که میان اصول اصلی و اساسی حکمرانی خوب و ایجاد یک نظام پولیاریتی یک رابطه همبستگی و هم‌خوانی وجود دارد.

۴- پولیاریتی (چند سالاری) در فرانسه

نوگرایی سیاسی در فرانسه برخلاف انگلستان، در نتیجه انقلاب‌های پیاپی رخ داد؛ بطوری که فرانسه را می‌توان مهد انقلاب‌ها و کارگاه نظام‌های سیاسی گوناگون دانست. انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه، نظام جدیدی را در این کشور ایجاد کرد و انقلاب‌های پیاپی ۱۷۹۳ (انقلاب ژاکوبین‌ها)، کودتای ۱۷۹۷، انقلاب‌های متعدد ۱۸۳۰، ۱۸۴۸، ۱۸۷۰ و ۱۸۷۱، هر یک به سهم خود تحولات سیاسی

جدیدی را در این سرزمین پدید آورد. مهم‌ترین نتیجه سیاسی این انقلاب‌ها گرایش به تمرکزگرایی شدید در اداره کشور است و از سوی دیگر، دولت برای مقابله با اقلیت‌های قومی و فرهنگی، که در برابر حاکمیت دولت ایستادگی می‌کردند، چاره‌ای جز مداخله و افزایش حضور خود در نقاط مختلف نمی‌دید. (ایوبی، ۱۳۷۹: ۲۰۵) کشور فرانسه برخلاف بسیاری از کشورهای اروپایی دارای دولتی تمرکزگرا و بسیار مقتدر است. از دیرباز نظام سیاسی در فرانسه بر سه پایه فرمانداری‌ها، ارتش قوی و مداخله‌گر و پارلمان، استوار بود. بنابراین، در نظام سیاسی فرانسه احزاب سیاسی جایگاهی نداشتند و آنچه بیش از پیش عرصه را بر احزاب تنگ می‌کرد، حاکمیت تفکری بود که بر اساس آن وجود هرگونه واسطه‌ای بین شهروند و دولت را محکوم می‌کرد؛ بر این باور بود که شهروندان باید بدون هیچ‌گونه واسطه‌ای با دولت در ارتباط باشند؛ بنابراین جای تعجب نیست که در فرانسه گروه‌ها، سازمان‌ها و انجمن‌های سیاسی بی‌شماری در قرن نوزدهم در صحنه‌های سیاسی حضور داشتند، بدون آنکه علاقه‌مند باشند خود را «حزب سیاسی» بنامند. (ایوبی، ۲۰۷)

در فرانسه برخلاف انگلستان شکاف انقلابی و ضدانقلابی، اختلاف عمیق و بنیادینی را بین اقشار مختلف ایجاد کرده بود. نتیجه آشکار این شکاف در صحنه انتخاباتی این بود که هر حوزه انتخاباتی گرایش مشخص و از پیش تعیین شده‌ای داشت و مجالی برای فعالیت‌های تبلیغاتی گروه‌های ضد انقلاب برای فعالیت سیاسی وجود نداشت. (CHAPSAL J, 1987)

بسیاری بر این باورند که احزاب سیاسی در فرانسه ریشه در موناشری (حکومت سلطنتی) ژوئیه دارند نه در انقلاب فرانسه. در بین حوادثی که کشور فرانسه به خود دیده، حوادث ۱۸۴۸ از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود و اثرات سیاسی مهمی را از خود بر جای گذاشت؛ از رخداد‌های مهم این سال سقوط پادشاه این کشور، یعنی فیلیپ دو ارولثان و اعلام حکومت جمهوری از سوی مجلس بود که با اعلام دوباره جمهوری، تشکیلات مختلف سیاسی پدید آمدند و فرانسه صحنه مبارزه و رقابت گروه‌های مختلف سیاسی شد.

پس از تشکیل حکومت جمهوری، بر سر اداره حکومت و اینکه چه کسانی باید این جمهوری را اداره کنند، اختلاف در گرفت؛ مدعیان اصلی اداره جمهوری، محافظه‌کاران و میانه‌روهای طرفدار حکومت لوئی ناپلئون، نوه امپراطور و جمهوری خواهان مخالف لوئی ناپلئون بودند؛ جمهوری خواهان به رهبری لرد و رولان جبهه‌ی متحدی را با عنوان «همبستگی جمهوری خواه»



تشکیل دادند. سرانجام در بیستم دسامبر، ناپلئون در انتخابات پیروز شد و فرانسه شاهد نظام جدیدی شد که از آن به بناپارتیسم یاد می‌شود.

ارکان عمده حکومت ناپلئون را شورای دولت، فرمانداران و ارتش تشکیل می‌دادند؛ شورش‌ها و انقلاب‌های مکرر راه را برای حکومت مطلقه و مقتدر باز کرد. به گفته ناپلئون امپراتوری مساوی است با صلح «زیرا تنها راهی است که مانع ظهور بحران‌ها می‌شود».

از ۱۸۶۹ امپراتوری وارد مرحله جدیدی شد که از آن به «امپراتوری لیبرال» یاد می‌شود؛ در این سال امیل اولیویه، برای خلع سلاح کردن لیبرال‌ها، طرح نوینی را به تصویب رساند که بر اساس آن از میزان تمرکزگرایی کاسته و پاریس به شکل خودمختار اداره می‌شد. طرفداران ناپلئون در مقابل هرگونه اصلاحی که قدرت امپراتور را کاهش می‌داد، سرسختانه ایستادگی می‌کردند. سرانجام در دوم دسامبر ۱۸۷۰، امپراتور مغلوب پروسی‌ها شد و به اسارت آنها درآمد. حوادث مربوط به سال‌های ۱۸۶۸ تا ۱۸۷۰ نقش بسزایی در زایش جمهوری سوم داشت و از این رو دارای اهمیت زیادی است (ایوبی، ۱۳۸۸: ۸۹)

۱-۴- جمهوری سوم

در انتخابات ۱۸۶۹، لیبرال‌ها ۴۰٪ آراء را به دست آوردند و به پیروزی بزرگی دست یافتند؛ در این سال گامبتا به عنوان وزیر کشور انتخاب شد و در چهارم سپتامبر ۱۸۷۰ «دولت دفاع ملی» در پاریس تشکیل شد و پروسی‌ها در این زمان به دنبال دولتی با ثبات در فرانسه بودند که بتواند به تعهداتش عمل کند.

بیسمارک تنها راه چاره را ایجاد مجلس نمایندگان می‌دانست و در جو آشفته و پر التهاب، انتخابات مجلس در هشتم فوریه ۱۸۷۱ برگزار شد و در این انتخابات رقابت‌های غیرسازمان یافته‌ای بین اشراف و نخبگان باقی مانده از رژیم‌های مختلف وجود داشت. آریستوکرات‌ها، بناپارتیست‌ها، جمهوری خواهان و لیبرال‌ها در این انتخابات حضوری بسیار کم‌رنگی داشتند و در این دوران هنوز اختلافات مذهبی منشأ تشکیل گروه‌های سیاسی مختلف نبود؛ کاتولیک‌ها دارای گرایش‌های راستی و بیشتر پروتستان‌ها، جمهوری خواه بودند. در نتیجه این انتخابات چهارصد سلطنت طلب از گروه‌های مختلف و ۲۵۰ لیبرال به مجلس راه یافتند.

درصد بسیار بالای اشراف در بین نمایندگان، از ویژگی مجلس در این دوره بود. وجود ۲۲۵ نماینده از اشراف موجب شد برخی حکومت این دوره را «جمهوری اشراف» بنامند؛ دغدغه اصلی

و مهمترین بحث نمایندگان در این دوره قانون اساسی و تعیین شکل نوین حکومت و تعیین تکلیف برای گروه‌های مختلف سیاسی بود.

ریاست دولت در این دوران بر عهدهٔ آدولف تی‌یر بود که شخصیتی پرنفوذ با گذشته‌ای مهم از نظر سیاسی لیبرالی میانه‌رو به شمار می‌رفت؛ تی‌یر که از محبوبیت مردمی بالایی برخوردار بود، در سیزدهم نوامبر ۱۸۷۲ اعلام کرد جمهوری دلخواه فرانسویان اینک شکل گرفته است و هرگونه اقدامی برای تغییر در حکومت در حقیقت انقلابی دیگر محسوب می‌شود و با آن به شدت برخورد خواهد شد. وی به شدت با خودمختاری شهرهایی چون پاریس مخالفت کرد و حکومت خودگردان را عامل بسیاری از نابسامانی‌ها و هرج‌ومرج‌ها اعلام کرد.

سلطنت‌طلب‌ها خواهان تعیین پادشاهی از طرف مجلس بودند که بسان انگلستان کشور را اداره کند، تی‌یر نیز چنین حکومتی را موجب پایداری نظام می‌دانست و با آن موافق بود. در شرایطی که سلطنت‌طلب‌ها امید زیادی برای پیروزی داشتند، جمهوری خواهان در انتخابات شهرداری‌ها در ۳۰ آوریل و ۷ می ۱۸۷۱ و ۲ ژوئیه، پیروزی بزرگی به دست آوردند؛ مجلس برای بستن راه جمهوری خواهان اقدام به اصلاح قانون انتخابات کرد و قانون ۱۴ مه ۱۸۷۴ حق رأی را از نظامیان گرفت و برای راه‌یابی به دور دوم انتخابات به دست آوردن اکثریت مطلق را لازم شمرد.

در این دوران جناح راست از کودتای چپ سخن می‌گفت؛ مک‌ماهون برای مقابله‌ی جدی با چپی‌ها دست به کار شد و با هماهنگی سنا، مجلس نمایندگان را نیز منحل کرد. (CHARLOT J., REYNIE D., MELTZ R, 1998) این اقدام با اعتراض شدید نمایندگان جمهوری خواه روبرو شد و موجی از اعتراض و درگیری کشور را فراگرفت؛ دولت با توسل به خشونت، با ابطال انتخابات حوزه‌های مختلف و بسیج فرمانداران، درصدد مقابله با موج اعتراضات برآمد. این اقدامات سرکوبگرانه موجب محبوبیت هرچه بیشتر جناح چپ شد و فضای انتخابات را گرم‌تر کرد.

در این انتخابات از ۵۳۱ حوزه، تنها در پانزده حوزه انتخابات به دور دوم کشیده شد و پیروزی نصیب جمهوری خواهان شد. جمهوری خواهان ۳۲۳ کرسی و جناح راست، شامل بناپارティスト‌ها و مشروعیت خواهان، ۲۰۸ کرسی را به دست آوردند. از مجموع رأی‌دهندگان ۴۳۶۷۰۰۰ نفر به جمهوری خواهان و ۳۵۷۸۰۰۰ نفر به محافظه‌کاران رأی دادند. بدین ترتیب، جامعه‌ی فرانسه به دو جناح چپ و راست تقسیم شد. (ایوبی، ۱۳۷۹: ۲۱۵)



جمهوری سوم از این پس به بیان بسیاری تبدیل به «حکومت مطلقه‌ی مجلس» شد؛ در چنین حکومتی احزاب سیاسی جایگاه تعریف شده‌ای نداشتند و نمایندگان در حقیقت سخنگوی افکار و ایدئولوژی خاصی بودند. به طور خلاصه، می‌توان گفت تا ابتدای قرن بیستم فرانسه شاهد گروه‌های پراکنده سیاسی است که بر محور مسائل ویژه مقطعی، افراد و شخصیت‌های بانفوذ یا گروه‌های پارلمانی شکل گرفته‌اند و سرانجام چالش‌های سیاسی به پیروزی جمهوری خواهان انجامید و رادیکال‌ها قدرت را به دست گرفتند.

والدسک رسو - که مورد قبول فراماسون‌ها و میانه‌روها بود - توانست دولت باثباتی به مدت سه سال تشکیل دهد؛ در این میان، قانون اجتماعات و انجمن‌های ۱۹۰۱ راه را برای گروه‌ها و تشکیلات سیاسی هموار و رقابت‌های سیاسی را وارد مرحله نوینی کرد که این موضوع راه را برای تشکیل احزاب سیاسی هموار کرد. (ایوبی، ۱۳۹۹: ۱۸۹)

۲-۴- شکل‌گیری نظام حزبی در جمهوری چهارم

با آغاز جنگ و اشغال فرانسه توسط نازی‌ها حکومت جمهوری خواهان به پایان عمر خود رسید. در زمان جنگ، دولت در تبعید دوگل در انگلستان تشکیل شد. پس از آزادی فرانسه، دوگل جمهوری جدید را بر پایه احزاب سیاسی تشکیل داد؛ دولت ژنرال که ۹ سپتامبر ۱۹۴۴ تشکیل شد و دارای ترکیبی از مجموعه احزاب سیاسی بود که در این دولت، سه کمونیست، چهار سوسیالیست، سه عضو جنبش «جمهوری‌خواه مردمی - MRP»، سه رادیکال و یک معتدل وجود داشتند؛ در این دوران سه حزب، جمهوری‌خواه کمونیست، سوسیالیست و حزب کاملاً جدیدی به نام «جنبش جمهوری‌خواه مردمی» سه حزب اصلی بودند. این حزب ۲۶ نوامبر ۱۹۴۴ توسط کاتولیک‌های جمهوری‌خواه تشکیل شد و پس از شکست جناح راست بعد از حمله نازی‌ها، این حزب به اشاره کلیسا برای بازسازی دوباره‌ی جناح راست تشکیل شد. پایه‌گذاران این حزب از همراهان دوگل در دوران مقاومت بودند.

در انتخابات ۱۹۴۵ سه حزب یادشده، هر یک نزدیک به یک چهارم آرا را به دست آوردند. حزب کمونیست ۱۴۸، جنبش جمهوری‌خواه مردمی ۱۴۳ و «حزب سوسیالیست متحد - SFIO» ۱۳۵ کرسی را از آن خود کردند. رادیکال‌ها در این انتخابات ۳۱ نماینده و جناح‌های مختلف میانه‌رو ۶۵ نماینده به مجلس فرستادند و در فروردین ۱۹۴۶، قانون اساسی جدید به تصویب رسید و جمهوری چهارم رسماً تشکیل شد.

بر اساس قانون جدید دولت حق صدور دستورهایی را که جنبه قانونی داشته باشد، از دست داد و با وجود این ارتباط بین قوا بسیار مهم بود؛ دوگل از این ابهام استفاده کرد و در ۲۲ سپتامبر ۱۹۴۶، آن را به باد انتقاد گرفت و در ۳۰ مارس ۱۹۴۷، علیه نظام حزبی فراخوان عمومی داده و ۱۴ آوریل رسماً حزب «تجمع برای ملت فرانسه - RPF» را تشکیل داد و بدین ترتیب حزب دوگل پا به عرصه وجود گذاشت. جمهوری چهارم در ۱۹۵۸ به پایان عمر خود رسید و فرانسه از این پس در پنجمین جمهوری دارای نظامی با برتری همه جانبه قوهی مجریه شد و نظام دوقطبی و چند حزبی در این کشور نهادینه شد. (ایوبی، ۱۳۹۱: ۴۱-۴۹)

۴-۳- نهادینه شدن نظام چندحزبی و دوقطبی در جمهوری پنجم

جمهوری پنجم چندان نظر خوشی به احزاب سیاسی نداشت. با وجود این مادهی ۴ قانون اساسی، آن را آشکارا به رسمیت شناخت و بدین ترتیب پس از ۳۰ سال سرانجام در کشور فرانسه احزاب سیاسی جایگاهی رسمی و قانونی یافتند؛ از زمان رسو تا دوگل حزب در فرهنگ سیاسی فرانسه عامل تفرقه تلقی می شد و از نظر افکار عمومی بسیار منفی به شمار می رفت. با آغاز جمهوری پنجم که عملاً از ۱۹۶۲، یعنی سال انتخاب رئیس جمهور از راه همه پرسی مستقیم آغاز شد، احزاب سیاسی در این کشور جانی تازه گرفتند و در ساختار نظام سیاسی جایگاه مناسبی یافتند. در بررسی جناح های مختلف در کشور فرانسه گفته شد که تقریباً از ۲۰۰ سال پیش تاکنون، شکافی اساسی بین نیروهای سیاسی بر محور چپ و راست شکل گرفته است؛ این شکاف معمولاً بر محور سه مسئله ی اساسی بود:

نوع نظام سیاسی، مسائل اجتماعی (به ویژه نقش کلیسا و مذهب) و سرانجام نقش فرانسه در صحنه بین الملل. اولین جناح بندی های سیاسی در این کشور همان گونه که گفته شد، ریشه در رخدادهای ۱۷۸۹ داشت و از اختلاف بر سر میزان قدرت سیاسی پادشاه آغاز شد؛ در این زمان سه جناح مختلف در مقابل هم صف آراییی کرده بودند. جناح راست سه گروه مختلف را دربر می گرفت که عبارت بودند از:

اول، کسانی که با تغییرات و به ویژه با انقلاب سخت مخالف بودند.

دوم، رئالیست ها که با اصلاحات و تغییرات مخالفتی نداشتند.

سوم، کسانی که معتقد بودند تنها با تکیه بر نیروهای گذشته باید اقدام به اصلاح و تغییرات کرد.



این جریان معتقد بود باید از سوی مردم رهبری برای این اقدامات برگزیده شود و این جناح را سزاریست‌های دموکراتیک نامیده‌اند.

جناح چپ نیز سه جریان فکری مختلف را دربر می‌گرفت که عبارت بودند از:
(BRÉCHON P, 2005)

- چپ لیبرال که معتقد به انتخابات صاحبان قدرت از طریق انتخابات آزاد بود،
- چپ ایدئولوژیک و دموکراتیک که معتقد بود تنها راه رسیدن به دموکراسی واقعی کنار گذاشتن سنت‌ها و عادات گذشته و مذهب است
- چپ رادیکال که درصدد بسیج و سازماندهی طبقه پیشتاز، یعنی طبقه کارگر برای رسیدن به آزادی و دموکراسی بود؛ لازم به ذکر است که تا این زمان هنوز سخنی از حزب سیاسی به معنای امروزی آن نبود.

۴-۴- پایایی نظام حزبی کنونی در گذر زمان

از ۱۹۵۸ نظام حزبی- که در دوران جمهوری سوم و چهارم شکل گرفته بود- از بین رفت. در سال‌های ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۲ نظام حزبی وجود داشت، ولی به شدت تحت‌الشعاع مسائلی چون جنگ الجزایر قرار گرفته بود؛ در این سالها ژنرال دوگل طرفداران خود را در حزب نوینی با عنوان «اتحاد برای جمهوری جدید - UNR» سازمان داد.

در مقابل در ۱۹۶۰ حزب سوسیالیست متحد تشکیل شد. با روی کار آمدن ژرژ پومپیدو در سیزدهم آوریل ۱۹۶۲ به عنوان نخست وزیر، «همزیستی مسالمت‌آمیز» دوگل و دیگر احزاب سیاسی به پایان عمر کوتاه خود رسیدند و درگیری و چالش واقعی بین احزاب سیاسی آغاز شد. بدین ترتیب نظام گلیسم ملی به گلیسم حزبی تبدیل شد و احزاب دیگر از دوگل فاصله گرفتند؛ در نتیجه حزب دوگل به عنوان حزب حاکم و دیگر احزاب به عنوان احزاب اقلیت و مخالف مطرح شدند. گلیسم کاریزمایی جای خود را به گلیسم حزبی داد و طی سال‌های ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۸ تغییرات مهمی در ساختار احزاب سیاسی در این کشور رخ داد؛ انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۶۵ در حقیقت شکستی برای جبهه‌ی مخالف دوگل بود و حزب دوگل را تثبیت کرد. در جناح گلیست‌ها، افراد مستقل، گروه پارلمانی جدایی تشکیل دادند و پس از چندی فدراسیون ملی جمهوری‌خواهان مستقل را پی‌ریزی کردند.

در ۱۹۶۵ جبهه سوسیالیست شاهد حادثه‌ی مهمی بود، زیرا در این سال فرانسوا میتران «فدراسیون چپ دموکرات و سوسیالیست - FGDS» را تشکیل داد و این فدراسیون رادیکال‌ها و

حزب سوسیالیست متحد (SFIO) را در جبهه و سازمان واحدی متحد کرد؛ در ۲۲ دسامبر ۱۹۶۶ این فدراسیون توانست با حزب کمونیست و در بیستم ژانویه ۱۹۶۷ با حزب سوسیالیست به توافق مهم انتخاباتی دست یابد؛ در ۲۲ فوریه ۱۹۶۸ قرارداد همکاری مشترک بین فدراسیون چپ دموکرات و سوسیالیست (FGDS) و حزب کمونیست به امضا رسید و بدین ترتیب جناح چپ در مقابل راستی‌ها جبهه قدرتمند و واحدی را تشکیل داد و به عبارت دیگر نظام حزبی فرانسه به شکلی شفاف و آشکار شکل گرفت و نیروهای سیاسی در دو جبهه در برابر هم صف‌آرایی کردند.

پس از جنبش دانشجویی پانزده روزه و انحلال مجلس، دولت همه‌راستی‌ها را برای حمایت از خود فراخواند ولی در جبهه چپ انشعابات مختلفی رخ داد؛ در نتیجه در انتخابات مجلس ۱۹۶۸ گلیست‌ها ۴۶ درصد آراء را در دور اول به دست آوردند و در دور دوم جبهه گلیست‌ها توانست ۷۴ درصد کرسی‌ها را از خود کند. بدین ترتیب نظام حزبی گذشته جای خود را به حاکمیت مطلق یک حزب داد، اما رخدادهای بعدی بار دیگر نظام چندحزبی و دوقطبی را در این کشور تثبیت کرد. در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۶۹ پومپیدو انتخاب و جناح چپ شکست سخت دیگری را در صحنه‌ی انتخاباتی پذیرا شد. بر این اساس بار دیگر نظام حزبی در این کشور استقرار یافت، زیرا دوباره احزاب سیاسی و احزاب اقلیت و اکثریت به میدان رقابت‌ها بازگشتند. (ایوبی؛ ۱۳۹۱؛ ۵۴-۵۰)

۵- فرانسه و مدل چندسالاری

جمهوری پنجم به نظام چندحزبی با احزاب ضعیف و نرم پایان داد و نظام دوقطبی با حاکمیت حزب اکثریت را جایگزین آن کرد. نظام حزبی کنونی نتیجه‌ی تحولات سیاسی و اقتصادی مختلف است. نظام کنونی بر سه رکن: مجلس، دولت و رئیس‌جمهور استوار است. نهادهایی از قبیل شورای قانون اساسی، همه‌پرسی، حق انحلال مجلس و مسئولیت دولت در برابر مجلس برای ایجاد تعادل در روابط قوا پیش‌بینی شده‌اند.

رئیس‌جمهوری و رای دسته‌بندی‌های سیاسی و احزاب قرار دارد؛ ولی مجلس محل برخورد گروه‌های سیاسی مختلف برخاسته از جامعه است؛ رئیس‌جمهوری نماد قدرت یگانه و تجزیه‌ناپذیر ملی و مجلس مظهر قدرتی پراکنده و وابسته به جریان‌ات مختلف سیاسی است. در این کشور منطق حاکم بر تصمیم‌گیری‌ها منفعت ملی است و نه منفعت گروه‌ها.



انتخابات ریاست‌جمهوری از راه انتخابات دو مرحله‌ای، عاملی است برای وحدت نیروهای سیاسی، زیرا رئیس‌جمهوری برای به قدرت رسیدن ناچار است حمایت احزاب و گروه‌های مختلف را داشته باشد، اما در عمل، رئیس‌جمهوری با حمایت نیروهای سیاسی خاصی به قدرت می‌رسد و در نتیجه به حزب و برنامه و جریان سیاسی ویژه‌ای وابسته است و حکومتش در حقیقت حکومت یک حزب سیاسی است. این حزب در صورتی می‌تواند برنامه‌های خود را به اجرا درآورد که اکثریت پارلمانی را نیز به همراه داشته باشد، در غیر این صورت مجبور به تشکیل دولت با حزب مخالف خود است و برای از بین بردن بن‌بست‌های احتمالی به رئیس‌جمهوری اختیار انحلال مجلس داده شده است.

بنابراین جمهوری پنجم خواه ناخواه بر حاکمیت یک حزب بر مجلس و بر قوه‌ی مجریه استوار است؛ از آنجا که به دست آوردن این اکثریت برای یک حزب در عمل غیرممکن است، پس باید با جناح همسوی رئیس‌جمهوری تشکیل ائتلاف بزرگی را دهد و این ائتلاف است که می‌تواند به قدرت برسد نه یک حزب. در مقابل، مخالفان جناح اکثریت برای پیروزی چاره‌ای جز ائتلاف ندارند. در نتیجه در جناح مخالف نیز مجموعه‌ای از احزاب به هم می‌پیوندند. نتیجه این هم‌پیمانی‌های حزبی تشکیل نظام چندسالاری یا همان پلیارشی است.

۶- ایران و مدل چندسالاری در اسلام و فقه سیاسی

وقتی از «مفاسد قدرت مهار نشده» سخن می‌گوییم، مقصود این نیست که قدرت در ذات خود فاسد و مفسد است، بلکه غرض آن است که قدرت زمینه‌های بروز صفات منفی و نهفته انسان را فراهم می‌سازد. وقتی قدرت به شخص غیرمعصوم واگذار می‌شود، چون احتمال بروز خطا و بزرگ شدن صفات منفی همچون منفعت‌طلبی و تفاخر در او وجود دارد، چاره‌ای جز مهار و کنترل قدرت به طرق مختلف نیست. برخی از مفاسد قدرت مهارنشده از دیدگاه اسلامی عبارت است از: (ارسطا، ۱۳۷۳: ۴۴-۵۵)

۱. عینیت حاکمیت شیطان در رژیم‌های استبدادی: حضرت علی^(ع) در نهج‌البلاغه مردم را از شیطان برحذر داشته، می‌فرماید ابلیس به هدف مشرک کردن تمامی انسان‌ها به اغوای مردم پرداخت؛ و در این میان متکبران و سرکشان و کسانی که دارای قدرت فراوان بودند، فریفته او شدند؛ تا آنجا که افراد سرکش شما متقاد او شدند، و طمع او مستحکم گردید. (نهج‌البلاغه: خطبه ۱۹۲)

۲. سلب آزادی‌های عمومی و از بین بردن زمینه‌های وفاق اجتماعی: علی^(۴) همواره مردم را از مرعوب شدن در مقابل قدرت آگاه می‌ساخت: (نهج البلاغه: خطبه ۲۱۶)؛ آنگونه که با زمامداران ستمگر سخن می‌گوید با من سخن مگویید؛ و آنچنان که در پیشگاه حکام خشمگین و جبار هراسان می‌شوید، نزد من آن گونه مباشید؛ و به شکل منافقانه با من رفتار مکنید؛ از این سخن چنین برمی‌آید که مصونیت از خطا تنها با کفایت الهی و در شخص معصوم ممکن است. بنابراین در غیر معصوم همواره ضریب خطا بالاست؛ و نیاز به کنترل‌های درونی و برونی تضمین شده، ضرورت پیدا می‌کند.

۳. از بین رفتن ثبات سیاسی: کسی که قدرت را در دست خود متمرکز می‌کند، ممکن است بازیچه هوس‌های شیطانی خود قرار گیرد، به مخالفان خود اجازه ابراز انتقادات را ندهد، ارادل پست‌های حساس را بر عهده گیرند، افاضل خانه‌نشین شوند و نهایتاً استبداد و خشونت تألیف قلوب را به کینه و دشمنی تبدیل کند؛ بیت‌المال را تخلیه نماید و نظام سیاسی را در آستانه سقوط و تزلزل قرار دهد. از بین رفتن ثبات سیاسی، زمینه‌های وفاق اجتماعی را نیز از بین می‌برد. امام علی^(ع) این حالت را برای نظام سیاسی خلیفه سوم چنین توصیف می‌کند: (نهج البلاغه: خطبه ۳)؛ [خلافت را چون شتری ماده دیدند] و هر یک به پستانی از او چسبیدند، و سخت دوشیدند، [و تا توانستند نوشیدند]، سپس آن را به راهی در آورد ناهموار، پرآسیب و پرآزار، که رونده در آن هر دم به سر درآید، و پی‌درپی پوزش خواهد و از ورطه به در نیاید؛ سواری را می‌ماند که بر بارگیر توسن نشیند، اگر مهارش بکشد، بینی آن آسیب بیند، و اگر رها کند سرنگون افتد و بمیرد. به خدا که مردم چونان گرفتار شدند که کسی بر اسب سرکش نشیند، و آن چارپا به پهنای راه رود و راه راست را نبیند».

همچنین در ادامه می‌توان اثراتی از اندیشه چندسالاری را در آرای رهبر و بنیانگذار جمهوری اسلامی نیز یافت؛ آنجا که وقتی از امام خمینی^(ره) پرسیده می‌شود: «در چه صورت فقیه جامع‌الشرایط بر جامعه اسلامی ولایت دارد؟» امام در جواب می‌نویسند: «ولایت در جمیع صور دارد، ولی تولى امور مسلمین و تشکیل حکومت بستگی دارد به آرای اکثریت مسلمین که در قانون اساسی هم در آن یاد شده است، و صدر اسلام تعبیر می‌شده به بیعت با ولی مسلمین». (کواکب، ۱۳۷۸: ۲۵۸)

در اینجا، بین ولایت و تولى تفاوت گذارده شده است. ولایت شاید وجود داشته باشد، ولی اعمال آن و تشکیل حکومت منوط به رأی مردم است. بنابراین چه امام معصوم^(ع) و چه ولی فقیه



وقتی رأی مردم را جلب نکنند؛ حتی اگر مردم معصیت هم کرده باشند، وظیفه‌ای برای تشکیل حکومت علی‌رغم نظر ایشان ندارند؛ ظاهراً می‌توان این ملاک را در علت بقیه حکومت اسلامی نیز تعمیم داد. به این معنی که اگر مردم روزی به هر دلیلی از حکومت اسلامی برگشتند؛ یا حکومت اسلامی با رهبری دیگر را خواستار بودند، باید به رأی آنها بها داد؛ و از به کار بردن ابزارها و روش‌های خشونت‌آمیز علیه آنها پرهیز نمود. لازمه کشف رأی واقعی مردم و ارج نهادن به رأی ایشان، وجود آزادی‌های اجتماعی و سیاسی و اعمال روش‌های دموکراتیک در حکومت اسلامی است.

بنابراین می‌توان اینگونه برداشت کرد که ورود به عرصه چندسالاری به عنوان یک مدل مطلوب در ایران نه تنها الگویی غیربومی محسوب نمی‌شود؛ بلکه بازخوانی منابع مهم فقهی و سیاسی خود خواهد بود.

۷- نتیجه پژوهش

نگارندگان در این قسمت با توجه به آنچه از نظر گذشت به نتایج زیر در تحقیق خود رسیده‌اند:

۱. بر اساس آنچه که به بحث گذاشته شد:

فلسفه سیاسی مستقلاً به توزیع قدرت حکم می‌کند؛ فقه سیاسی شیعه نیز به توزیع قدرت حکم می‌نماید؛ توزیع قدرت احتمال خطا را کاهش، و زمینه‌های وفاق اجتماعی را افزایش می‌دهد؛ چون قدرت در عمل زمینه‌های فساد را فراهم می‌سازد، نمی‌توان به دیکتاتوری مصلح و مدل‌های اقتدارگرایانه قدرت دل خوش داشت؛ مغرب زمین، در مجموع بر اساس اصل «توزیع نهادینه و غیراقتدارآمیز قدرت»، مدل دموکراسی را انتخاب کرده، و ضریب خطا و فساد در تعامل قدرت بین مردم و هیأت حاکمه را کاهش داده است؛ توزیع قدرت هم از جنبه نظری، آرمانی دینی و عقلی است؛ و هم در عمل زمینه‌ساز وفاق اجتماعی تلقی می‌شود. توزیع قدرت و وفاق اجتماعی با یکدیگر رابطه‌ای تنگاتنگ دارند؛ بنابراین هر چه درجه توزیع نهادینه و غیراقتدارآمیز قدرت بالا رود، درجه وفاق اجتماعی نیز افزایش می‌یابد؛ بنابراین شاهد هستیم که بین سه مقوله فقه سیاسی در اسلام؛ مبانی چندسالاری رابرت دال و از سویی دیگر مفهوم جهانی حکمرانی خوب یک رابطه مستقیم وجود دارد.

۲. از ۱۷۸۹ انقلاب کبیر فرانسه تا کنون اختلافات بین سلطنت‌طلبان و جمهوری خواهان؛ لیبرال‌ها و سوسیالیست‌ها، منجر به وقوع پنج جمهوری و نظام سیاسی در آن کشور شده و نهایتاً

تمام تجربیات به حفظ حداکثر قدرت برای مردم سالاری یا همان مدل چندسالاری در این جامعه شده است؛ با توجه به مشترکات بین مبانی نظری و ریشه‌ای در فقه سیاسی تشیع و نظریه چندسالاری (پولیاری) می‌توان از آن به عنوان یکی از بهترین الگوهای موجود برای کشورمان استفاده ببریم. بنابراین فرضیه‌ای که نگارندگان برای تحقیق در نظر داشتند ثابت و مورد نظر قرار می‌گیرد و همچنین در پاسخ به دومین سوال تحقیق باید گفت رابطه میان حکمرانی خوب و چندسالاری رابرت دال با نوع حاکمیت حزبی در دو کشور فرانسه و ایران نیز یک رابطه همبستگی و مستقیم است.

۸- منابع

- ارسطو، محمد جواد (۱۳۷۳). «قدرت سیاسی در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران». قم: معاونت اندیشه اسلامی مرکز تحقیقات استراتژیک.
- اتول زول، دونالد (۱۳۸۷). فلسفه سیاسی قرن بیستم. ترجمه: محمد ساوجی، تهران: آگه.
- انصاری، منصور (۱۳۸۴). «دموکراسی گفتگویی، امکانات دموکراتیک اندیشه‌های میخائیل باختین و یورگن هابرماس». تهران: مرکز.
- ایوبی، حجت‌اله (۱۳۸۸). «حزب سیاسی در فرانسه: مهمان ناخوانده ولی بسیار گرامی». نشریه اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۲۶۲.
- ایوبی، حجت‌اله (۱۳۹۱). «جناح راست در فرانسه: از دوگل تا سارکوزی». فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل. (۱۹) ۵.
- ایوبی، حجت‌اله (۱۳۹۹). «سیاست و حکومت در فرانسه». انتشارات دانشگاه تهران.
- ایوبی، حجت‌اله (۱۳۷۹). «پیدایی و پایایی احزاب سیاسی در غرب». تهران: سروش.
- بدیع، برتران (۱۳۸۳). «توسعه سیاسی»، ترجمه: احمد نقیب‌زاده، تهران: قومس، چ سوم.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۲). «جامعه‌شناسی سیاسی» تهران: نی. چاپ نهم.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۶). «جامعه‌شناسی سیاسی، نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی». چاپ چهارم. تهران: نشرنی.
- بیگی‌نیا، عبدالرضا؛ صفری، سعید؛ مرشدی‌زاد، علی؛ پولادرگ، عبدالمجید (۱۳۹۱). «شناسایی و اولویت بندی شاخص های حکمرانی خوب». دوره ۳، شماره ۴، تهران.
- توحیدفام، محمد (۱۳۸۱). «دولت و دموکراسی در عصر جهانی شدن». تهران: روزنه.



- حبیبی، آرش و سرآبادانی، مونا (۱۳۸۶). آموزش کاربردی SPSS. تهران: نارون.
- دال، رابرت (۱۳۸۲). «برابری در نابرابری». ترجمه داود غرایاق‌زندى. فصلنامه مطالعات راهبردى. (۱) ۶.
- دال، رابرت (۱۳۸۹). «درباره دموکراسی». ترجمه محسن فشارکی. چاپ اول. تهران: پردیس‌دانش. شرکت نشر و پژوهش شیرازه کتاب.
- رکابیان، رشید (۱۳۹۷). «بایدها و نبایدهای ترمیدور نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران: به نظام پارلمانی». نشریه سپهر سیاست، (۵) ۱۸.
- سردارنیا، خلیل‌اله (۱۳۸۸). «اثر سرمایه اجتماعی بر حکمرانی خوب» نشریه سیاسی-اقتصادی. (۲۳) ۲۵۹.
- صفریان، روح‌اله؛ امام جمعه زاده، سید جواد (۱۳۹۶). «الگوی حکمرانی خوب؛ سرمایه‌ی اجتماعی و توسعه‌ی همه‌جانبه». نشریه دولت‌پژوهی. (۱۲) ۳. ۱۴۵-۱۸۱.
- عباس‌زاده، محسن (۱۳۹۵). «پسامد‌رنیته و بازتعریف دموکراسی کثرت‌گرا؛ از پولیارشی به دموکراسی رادیکال». فصلنامه سیاست، دانشکده حقوق و علوم سیاسی. ۴۶ (۲). ۳۴۲-۳۲۳.
- فدایی، مهدی؛ قلی‌پورمقدم، فرید؛ غفاری، سعید (۱۳۹۶). «بررسی تأثیر شاخص‌های حکمرانی خوب و اندازه دولت بر شاخص فساد در کشورهای گروه بریکس و ایران». نشریه علمی پژوهشی چشم‌انداز مدیریت دولتی. شماره ۳۲. ۶۵-۸۸.
- قلی‌پور، رحمت‌اله (۱۳۸۳). تحلیل و امکان‌سنجی الگوی حکمرانی خوب در ایران با تأکید بر نقش دولت. نشریه دانش مدیریت. شماره ۶۷، ۸۶-۱۱۱.
- کواکبیان، مصطفی (۱۳۷۸). «مبانی مشروعیت در نظام ولایت فقیه». تهران: عروج.
- کوچی، مایکل. جی (۱۳۸۳). «پولیارشی». ترجمه موسی اکرمی. دانش‌نامه دموکراسی. زیر نظر: سیمور مارتین لیپست. تهران: انتشارات وزارت خارجه.
- لیپست، سیمور مارتین و همکاران (۱۳۸۳). «دایره‌المعارف دموکراسی». ترجمه کامران فانی و همکاران. تهران: انتشارات وزارت خارجه.
- مک‌فرسون، سی. بی (۱۳۸۲). «سه چهره دموکراسی». ترجمه مجید مددی. تهران: نشر دیگر.

- مک‌لنن، گرگور (۱۳۸۵). «پلورالیسم»، ترجمه: معینی علمداری، جهانگیر، چاپ دوم، تهران: آشیان.
- ناظمی اردکانی، محمد (۱۳۹۱) «حکمرانی خوب با رویکرد اسلامی» فصلنامه راهبرد یاس، شماره ۳۱، ۸۸-۶۳.
- هداوند، مهدی (۱۳۸۴) «حکمرانی خوب، توسعه و حقوق بشر»؛ نشریه حقوق اساسی، سال سوم؛ شماره ۴، ۸۶.
- هلد، دیوید (۱۳۸۴) «مدل‌های دموکراسی»؛ ترجمه عباس مخیر، تهران: روشنگران.
- Abdellatif A.M. Good governance and its Relationship to Democracy and Economic Development. Global Forum III on Fighting Corruption and Safeguarding Integrity Seoul 2003
- BRÉCHON P., (2005), Les partis politiques français, Paris, La Documentation Franciase.
- CHARLOT J., REYNIE D., MELTZ R., (1998), »France«, in, Hermet G., SEILER D-L., HOTTINGER J-T., Les Partis politiques en Europe de l'ouest, Paris, Economica, pp. 185-237.
- CHAPSAL J., (1987), La vie politique sous la Ve République 1958-1974, PUF.
- Kaufman, D. Kraay, A. & Mastruzzi, M. (2010). The worldwide governance indicators: Methodology and analytical issues. Working paper No. 5430. Washington, DC: The World Bank
- Kigongo-bukenya, I. M. N. akd kaddu, S. (2010). Enhancing democracy and good governance: A curriculum proposal for information and knowledge management professionals in the SCECSAL region. Library review, 60(5), 362-369.

Investigating the relationship between Robert Dahl's theory of polyarchy and the model of "good governance" and comparing it with the problem of party governance in the two countries of France and Iran¹

Mehrdad Atai

*Ph.D. student in Political Science (Public Policy), Faculty of Theology,
Law and Political Science, Science and Research Unit, Islamic Azad University, Tehran, Iran*

Masoud Matalabi²

*Assistant Professor, Department of Political Science, Faculty of Political Science,
Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran*

Seyyed Mostafa Abtahi

*Assistant Professor, Department of Political Science, Faculty of Theology,
Law and Political Science, Science and Research Unit,
Islamic Azad University, Tehran, Iran*

Abstract

Good governance has been the focus of social science researchers today. According to the latest definition of the World Bank, good governance is crystallized in the adoption of predictable, open and explicit government policies (transparency of government activities); In a report, this global center investigated the effects of unfavorable governance on the delay in economic growth of developing countries; And in this report which is caused by concerns related to the relationship between development, democracy and various social issues he raised the concept of good governance; And the results of the report are based on the fact that weakness in applying and implementing the principles of good governance is one of the most important obstacles to growth and development in countries. According to the basic principles of good governance, one of the most important contemporary and new theories that has a high ability to realize them; the theory of pluralistic democracy (polyarchy) is Robert Dahl. Based on this, this research is based on the library method and the type of research based on the study of correlations between variables. It seeks to answer the question of what is the relationship between party governance in the two countries of Iran and France with the characteristics of "good governance" and the theory of polyarchy. established by Robert Dahl. With regard to the policy-making of two countries, Iran and France, to achieve the "good governance" model, the purpose of the research is to understand the strengths and weaknesses in "the role of parties to achieve good governance". And their compatibility with Robert Dahl's theory and the concept of optimal governance; in this research, we have reached a correlation between Robert Dahl's theory of pluralistic democracy and "good governance" model.

Keywords: Good governance, pluralistic democracy (polyarchy); Development, policy making.

1 . This article is an extract from a doctoral thesis.

2 . Corresponding Author (mmtph2006@yahoo.com)

